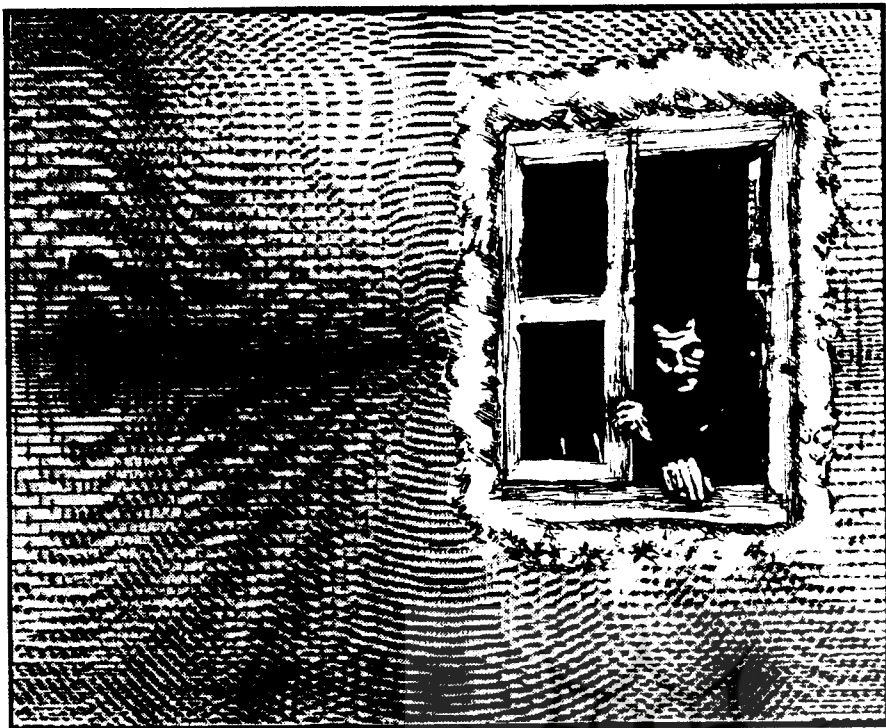


تئاتر یا سینما، مقایسه معنایی ندارد!^(۱)

جان پیتر (۲)
ترجمه: علی منتظری



نماد مبارزان سیاهپوست

یادداشتی بر فیلم «مالکوم ایکس»

ترجمه: سید حبیب‌الله لوزگی

شورتی را کارگردان فیلم ایفا می‌کند) در قسمت‌های مختلف سیاهپوست‌نشین شهر «بوستن» پرسه می‌زنند. این در حالی است که در سال ۱۹۲۵، «کو کلاس کلان» ها خانه پدر مالکوم را آتش زده و در سال ۱۹۳۱ او را به قتل رسانده‌اند. قتل پدر مالکوم خودکشی تلقی می‌گردد، در نتیجه مادر مالکوم از حق بیمه محروم، و در حالی که فرزندانش را از او می‌گیرند راهی تیمارستان می‌شود. دختر سفیدپوستی به نام سوفیا با مالکوم طرح دوستی می‌ریزد، در همین حال مالکوم در «هارلم» به یک گروه

گانگستری به رهبری سیاهپوستی به نام آرچی می‌پیوندد. مالکوم با مواد مخدر و زندگی زیرزمینی «هارلم» آشنا می‌شود. در پی ماجرای به آرچی حقه می‌زند و آرچی تصمیم به قتل او می‌گیرد. مالکوم فرار می‌کند و در

بوستن با سوفیا و شورتی به گانگستری ادامه می‌دهد. گروه در همین زمینه، دستگیر و راهی زندان می‌شوند. در زندان مالکوم با سیاهپوستی به نام

مدتی است که فیلم «مالکوم ایکس» در آمریکا و اروپا به نمایش درآمده است. پیش از دیدن آن شک داشتم که بتوان یادداشتی در مورد آن نوشت؛ چون فیلم محصول آمریکاست و معلوم نیست تا کجا با واقعیت همسویی دارد و از کجا سر قلم کج شده است! اما دیدن این فیلم لازم بود، چون مالکوم ایکس مبارزی مسلمان بوده و اکنون سمبل و نماد مبارزان، بویژه جوانان سیاهپوست آمریکا علیه نژادپرستی به شمار می‌رود، که در این راه نیز به شهادت رسیده است. پس از تماشای فیلم، آن را خوب و شخصیت مالکوم ایکس را ابرومند و دیدنی یافتیم.

زمان فیلم ۲۰۱ دقیقه است که کارگردان آن اسپایگلی و بازیگر نقش مالکوم ایکس دنزل واشنگتن می‌باشد. فیلم با تصاویر ویدئویی - که نشان می‌دهد چگونه پلیس آمریکا سیاهپوستی را کتک می‌زند - آغاز می‌شود، سپس پرچم آمریکا آتش می‌گیرد و آنچه از پرچم باقی می‌ماند حرف "X" است. فیلم شروع جالب و نیرومندی دارد. جنگ جهانی دوم؛ مالکوم و دوستش شورتی (نقش

بنیز آشنا می‌شود. بنیز که مسلمان است، مالکوم را با تعالیم مقدس اسلام آشنا می‌سازد. آنها گروهی از مسلمانان آمریکا هستند که به رهبری فردی با نام علیجاه محمد به تبلیغ اسلام مشغولند. مالکوم ابتدا با تردید و سپس با دل و جان، اسلام را می‌پذیرد و آن را تنها راه نجات از زندان «خود» می‌داند. مالکوم شهرت «ایکس» را برای خود برمی‌گزیند، چون شهرت پیشین او مربوط به زمان بردگی و در واقع نام ارباب وی بوده است. علیجاه محمد نامه‌ای به مالکوم ایکس می‌نویسد و مالکوم همراه با خواندن نامه، علیجاه محمد را معجزه‌وار در سلول خود می‌بیند.

به این ترتیب در سال ۱۹۵۲ زمانی که مالکوم ایکس از زندان آزاد می‌شود، به گروه علیجاه محمد می‌پیوندد و به سلک مریدان او در می‌آید و همراه آنان به تبلیغ اسلام می‌پردازد.

مالکوم ایکس ضمن تحقیقی در مورد دوستان قدیمی خود، پی می‌برد که سوفیا ازدواج کرده و از آرچی جازه‌ای بیش باقی نمانده است. سپس مالکوم ایکس با خواهر بتی که پرستاری مسلمان و سیاهپوست است آشنا می‌شود و با او ازدواج می‌کند. پلیس، یکی از مبلغان مسلمان را در خیابان کتک زده و دستگیر می‌کند، مالکوم در اعتراض به این رفتار، به اداره پلیس می‌رود و در همین حال

مردم سیاهپوست به او می‌پیوندند. در اداره پلیس، مالکوم مبلغ زخمی را راهی بیمارستان می‌کند و این در حالی است که پلیس از قدرت و محبوبیت او سخت به هراس افتاده است.

علیجاه محمد پس از درک قدرت و محبوبیت و شخصیت جالب و گیرای مالکوم ایکس او را به سمت سخنگوی ملی می‌گمارد. در همین حال چهره مالکوم ایکس در رسانه‌های گروهی پدیدار شده و او از هر فرصتی استفاده می‌کند تا چهره شیطانی سفیدپوستان نژاد پرست را افشا کند و تعالیم اسلام را باز گوید. اسلامی که با نفی الکل، مواد مخدر و سالمسازی انسان، تنها راه نجات آن جامعه منحط به شمار می‌رود.

اما بنیز و اعضای دیگر گروه که از به قدرت رسیدن مالکوم ایکس ترسیده‌اند، تصمیم می‌گیرند به هر

نحو که شده او را از سریر قدرت پایین بکشند. دو زن جوان علیه علیجاه محمد اقامه دعوا می‌کنند و ادعا می‌دارند که این رهبر ۶۷ ساله پدر بچه‌های آنهاست. مالکوم ایکس در تحقیقاتی پی می‌برد که وضع زنان گروه مطلوب نیست و علیجاه محمد علیه خود او نیز اقداماتی انجام داده است. متأسفانه چهره واقعی علیجاه محمد در پرده‌ای از ابهام باقی می‌ماند

اشاره:

آنچه در پی می‌خوانید ترجمه‌ای آزاد از پاسخنامه جان پیتز به مقاله گیل برت ادیر (۳) است که در تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۷۱ (۱۴ فوریه ۱۹۹۳) در پیوست فرهنگی روزنامه‌ساندی تایمز، در مقام مقایسه تئاتر و سینما با یکدیگر نوشته شده‌بود. این پاسخنامه دو هفته بعد در همان صفحه چاپ شد.

پیش از پرداختن به متن اصلی گفتنی است که ادیر در مقاله خود مدعی نکاتی است که به روشنی می‌توان آن را از مقاله

پاسخنامه پیتز دریافت کرد. برای نمونه ادیر به تماشاگران تئاتر خرده می‌گیرد که آنها بنا بر اجبار،

بدون آنکه احساس خنده داشته باشند، فقط بخاطر خودنمایی، به کنایه‌ها و استعارات می‌خندند.

در جایی دیگر، ادیر ادعا می‌کند دلخوشی تئاتر فقط به این است که دارای پرستیژ است، در حالی که سینما به جای این پرستیژ و خود بزرگی بینی، متعلق به جایگاهی عام، تر است و در نتیجه سینما فرزند ناملازمات است و به اتکا

و اعتماد به نفس خویش رشد کرده، در حالی که تئاتر چنین نیست. به هر حال آنچه پیتز را وادار به پاسخگویی می‌کند این است که آقای ادیر خواسته این ذهنیت مشهور را - که «تئاتر هنر والاتری از سینماست» - خراب کند.

افزون بر این همان گونه که در متن درخواست یافت، به طور کلی وضعیت اقتصادی کارکنان و هنرمندان تئاتر در اروپا بد توصیف شده‌است. روی آوردن هنرمندان تئاتر به سینما در غرب نیز موضوعی

در خور بحث است. پس بر خلاف پاره‌های نظریات که روی آوردن هنرمندان تئاتر را به سینما ناشی از سیاستهای تئاتری یا بحران تئاتر در کشور می‌دانند، باید پذیرفت که این تنها دلیل و قوی‌ترین آنها نیست؛ چرا که مثلا در لندن که یکی از مراکز فعال فرهنگی - هنری و به عبارتی یکی از مراکز مهم تئاتر اروپایی است، آیا باز هم تئاتر با سیاستهای ناهموار مواجه است که دچار چنین عارضه‌ای شده؟

ضمن جلب توجه خوانندگان به پاره‌ای از آمار و ارقام تئاتر در انگلستان، یاد آور می‌شود که سطروری از متن به دلیل عدم ارتباط با مسایل جاری سینما و تئاتر در

کشورمان حذف شده‌است.

★

تئاتر همیشه دشمنان مشخصی داشته است: در یونان باستان افلاطون و امروزه گیل برت ادیر!

هفته پیش او تلاش کرده بود تا این عبارت را که تئاتر هنر والاتری نسبت به سینماست از اذهان سزداید. من واقعا نمی‌دانم چگونه باید به این ادعا پرداخت و درباره آن بحث کرد، چرا که اشکال و فرمهای گوناگون هنر مانند فرمها و شکلهای گوناگون زبان، متفاوت هستند. هر زبانی دستور و قاعده ویژه خود را دارد، و زبانهای مختلف، دارای واژگان گوناگونند. برای نمونه اگر بگوییم «توفانی» که «پتهوون» در سمفونی هفتم، خویش خلق کرده برتر از «توفانی» است، که تورنر^(۲) در نقاشی خود به تصویر کشیده، معنا ندارد.

نظریه افلاطون در مورد هنرها اگر چه الزاما جذابیت ندارد، اما بسیار عمیق است. او به شدت به تئاتر بدگمان بود و می‌خواست بداند تئاتر برای چیست؟ او دوست داشت بداند آیا تئاتر می‌تواند اضطراب مردم را بکاهد؟ یا برعکس، تئاتر باعث خواهد شد تا مردم افکار ناپسند پیدا کرده و به خشونت متمایل شوند؟

به هر حال افلاطون هم به عنوان یک فیلسوف و هم به عنوان یک سیاستمدار به تئاتر اعتقادی نداشت، زیرا

نکته می‌باشد.

در سال ۱۹۶۳ پس از ترور کندی، مالکوم ایکس در روزنامه‌ها اعلام می‌کند که مرگ کندی عین عدالت بوده است. علیجاه محمد بر می‌آشوبد و مالکوم ایکس را احضار کرده و از او می‌خواهد که نمود روز سکوت کند و با هیچ رسانه‌ای مصاحبه و گفتگو نداشته باشد. مالکوم ایکس می‌پذیرد، اما در راه خانه پی می‌برد که گروه دستور قتل او را صادر کرده‌است. مالکوم

ایکس در سال ۱۹۶۴، از گروه علیجاه محمد خارج و به عنوان گروهی مستقل و جداگانه اعلام موجودیت می‌کند. وی سپس راهی زیارت خانه خدا می‌شود و در حالی که در مصر و عربستان مأموران «اف بی آی» و «سیا» مالکوم ایکس را دنبال می‌کنند، وی حاجی شده و نام خود را به حاج ملک الشباز تغییر می‌دهد.

در بازگشت به آمریکا، طی مصاحبه‌ای در فرودگاه نظر جدایی طلبانه خود را ملنی اعلام می‌کند. سرانجام در سال ۱۹۶۵ خانه‌اش را آتش می‌زنند و هفته بعد به وسیله اعضای گروه، در جلو چشم همسر و بچه‌هایش ترور می‌شود. این ترور در جایی صورت می‌گیرد که «اف بی آی» و «سیا» تمام ماجرا را زیر نظر دارند، اما هیچ اقدامی برای حفظ جان او به عمل نمی‌آورند. این فیلم با تصویر بچه‌های سیاهپوستی که همه خود را مالکوم

ایکس می‌دانند و نیز با سخنان نلسون ماندلا در کلاس درس پایان می‌پذیرد. صحنه ترور مالکوم ایکس از بهترین صحنه‌های این فیلم به شمار می‌رود و کارگردان بسیار هوشیارانه آن را ساخته و پرداخته است. مالکوم ایکس می‌داند که ترور خواهد شد، می‌تواند فرار کند، اما آگاهانه به استقبال شهادت می‌رود و می‌داند که در این مرحله تنها با نثار خون و شهادت است که مبارزه‌اش معنا پیدا خواهد کرد. گذشته از این، ترور در

جلو چشمان همسر و فرزندانش صورت می‌گیرد که آنها شاهدان این ماجرایند و تنش تاتر آوری ایجاد می‌کنند. افزون بر اینها گلوله را «دوستان نادان» شلیک می‌کنند و ما را به یاد تاریخ اسلام و نقش این «دوستان نادان» می‌اندازند.

★

اکنون به منظور کاملتر شدن مطلب، گفتگویی که جمیز وریز با کارگردان فیلم (اسپایک لی) انجام داده و در مجله «صدا و تصویر» به چاپ رسانده است، نقل می‌شود:

● از چه زمانی تصمیم به ساختن فیلم «مالکوم ایکس» گرفتید؟
□ به ظاهر پس از ساخت فیلم «کار درست را انجام بده» به فکر ساختن این فیلم افتادم. البته از زمانی که دانش آموز دبیرستان بودم و کتاب زندگینامه مالکوم ایکس (مهمترین کتابی که تا به حال خوانده‌ام) را خواندم، با چشم دیگری به دنیا نگریستم. کتاب به من نشان داد که ما به عنوان سیاهپوست

سیاستمدار از تأثیر غیر قابل پیش‌بینی یک نمایش هراس دارد و فیلسوف به دریافتی که نمایشها به هر شکل از واقعیتها جلوه می‌دهند، بی‌علاقه است. این عبارات شاید با مسایل امروزی تئاتر فرسنگها فاصله دارد، اما به یاد داشته باشیم که تئاتر در زمان افلاطون و در آتن به عنوان بخشی از جشنهای مذهبی نمایش داده می‌شد و مذهب امری بسیار اجتماعی، مدنی و سیاسی بود. تئاتر در آن زمانها به طور همه‌جانبه از سوی حکومت حمایت می‌شد، زیرا به عنوان یک پدیده اخلاقی و روشنگر

و یک مناظره عمومی بدان نگریده می‌شد. و اما مشکل آقای ادیر، دست کم بخشی از مشکل ایشان بخاطر این است که او محصول تمدنهای مختلف است.

قیاس ضد و نقیض درباره هنرهای امروز (از جمله قیاس آقای ادیر) بخاطر دو چیز است:

نخست اینکه، آثار هنری فقط از دریچه هنر برای هنر و با زبان انتقادی ناهموار تجزیه و تحلیل می‌شوند، تا آنجا که حتی (زبان آن) برای افلاطون هم نامفهوم است!

دوم آنکه، آثار هنری به لحاظ اجتماعی و اقتصادی باید بتوانند خود را به عنوان موضوعی برای سرمایه‌گذاری و جلب حمایت‌های مالی

چگونه در رسانه‌ها تصویر می‌شویم، چگونه در صحنه‌های ورزش یا نمایش می‌درخشیم، اما هرگز سخن نمی‌گوییم، انگار ما را بسته‌اند.

● درک مالکوم ایکس برای مبلغان مسیحی آفریقایی - آمریکایی مشکل است، آیا این را قبول دارید؟

□ مالکوم ایکس در مورد دکتر مارتین لوتر کینگ مطلب دارد، و گمان می‌کنم این مساله برمی‌گردد به حسادت آنها.

● در بخش انتهایی فیلم «کار درست را انجام بده» شما هم از مارتین لوتر کینگ که از گفتگوی صلح آمیز سخن می‌گوید، مطلب آورده‌اید، و هم از مالکوم ایکس که مبارزه مسلحانه را پیشنهاد می‌کند، چه نکته‌ای را می‌خواستید مطرح کنید؟

□ هم این و هم آن! گمان می‌کنم سیاهپوستان آمریکا باید به ایده‌ای بین این دو عقیده دست پیدا کنند و به آن عمل نمایند.

● در مقاله‌ای که در شماره جدید مجله «نیویورک» چاپ شده، مطرح شده است که مارتین لوتر کینگ بیشتر به طبقه متوسط جامعه نظر داشت، در حالی که مالکوم ایکس با طبقات پایین جامعه و پابرنه‌ها حرف می‌زد. با توجه به این، چرا مالکوم ایکس را برگزیده‌اید؟

□ گمان نمی‌کنم که پیام مالکوم ایکس شامل طبقه متوسط نشود. اما او



مالکوم ایکس

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که نگاه آن به هنرها هم وسواس زیبایی - شناسانه و هم تفکر مادیگرایانه را توأم دارد. از چنین نگرشی است که هر فرم و شکل هنری مجبور است تصویری از خود به این محیط دوگانه ارائه دهد. و مشکل آقای ادیر این است که او تصویری از تئاتر دریافت می‌کند که به آن بی‌علاقه است (درست مثل فیلسوفها)!

البته مباحث و مشکل ایشان را تا سطح بحث افلاطون ارتقاء نمی‌دهیم. افلاطون تئاتر را به عنوان محرکی اخلاقی و از موضعی فلسفی باور نداشت، اما ادیر به طور خلاصه و ساده «تماشاگر» را دوست ندارد. دغدغه افلاطون این بود که تئاتر چگونه می‌خواهد بر جامعه تأثیر بگذارد. در حالی که دغدغه ادیر این است که می‌آید او خواهان فروتن تئاتر از او بپرسد آیا او تاکنون یک نمایشنامه جدید دیده است؟

مشکل ادیر این است که او روش

صحت، نوشتن و حتی خندیدن مردم را در تئاتر دوست ندارد. او مدعی است که مردم در تئاتر با احساس اجبار مثلا به «کنایه‌های» قدیمی می‌خندند، اما بر عکس در سینما مردم وقتی که فیلم «واقعا خنده‌دار» است؛

می‌خندند! عجب کشف بزرگی! شاید خوب بود ایشان معنای «واقعا خنده‌دار» را مشخص می‌کردند، اما گویی فرصت این پیشگویی را نداشته‌اند!

البته مردم در مورد سینما هم متظاهرانه سخنان نامفهوم و بی‌معنا می‌زنند یا به چیزهایی در فیلم می‌خندند که اصلا خنده‌دار نیستند. آیا درست است بخاطر چنین واکنشی، یکسان در باره کلیت سینما یا فیلم قضاوت کرد؟ آیا شما آثار هنری یا هر چیز دیگری را با رفتار گروهی یا رفتار ناظر و تماشاگر ساده مورد قضاوت قرار می‌دهید؟ من نمی‌دانم ادیر هر چند وقت یک بار به تئاتر می‌رود، اما از نوشته‌های او بر می‌آید که مطالبش بر اساس شنیده‌هاست نه دیده‌ها. آیا او تاکنون نمایشنامه‌های دیوید هیر (۷) را دیده است؟ آقای ادیر من این را می‌پرسم چون به نظر می‌رسد این یک امر جزئی و صوری است که نتیجه گیری شتابزده داشته باشید؛ اگر شما فیلمهای هیر را دوست ندارید، حتما می‌توان فرض کرد که نمایشنامه‌های صحنه‌ای او هم بد هستند.

همان گونه که می‌دانیم افلاطون یک بار نوشته‌ای تلخ و تند در باره «تئاتر سالاری شرم آور» (۸) آتن نوشت. من گمان می‌کنم اگر ادیر به جای او بود،

در یک کلام و بر عکس می‌نوشت: «تئاتر نفرت انگیز» (۹). این عنوان خوبی برای تمرین و سیاه مشق تئوسپها و نرفتهای خصوصی است، اما اگر شما (آقای ادیر) چیزی برای چاپ کردن می‌نویسید، باید آن را به حقایقی نیز آراسته کنید.

شما می‌نویسید: «تئاتر از داشتن پرستیژ ممتاز (۱۰) لذت می‌برد، در حالی که همان گونه که ما می‌دانیم سینما فرزند مشکلات و نامالایمات است» (۱۱).

نخست اینکه، بر فرض که تئاتر از چنین پرستیژی لذت می‌جوید، در این لذت جویی چه اشکالی وجود دارد؟ دو آنکه، شما گفته‌اید همان گونه که ما می‌دانیم، چه کسی می‌داند؟

و سوم آنکه، آیا امکان نداشت شما مقداری در باره موقعیت بد و جدال سیاسی و اقتصادی تئاتر اروپا خود را به زحمت تفکر بیندازید تا چنین اشکالات بی‌موردی مطرح نسازید؟

آیا امکان نداشت مقداری در باره موقعیت مشکوک اجتماعی و عدم تأمین اقتصادی هنرمندان و کارکنان تئاتر که امروزه حتی بدتر از اواخر قرن نوزدهم است، مطالعه کنید؟

ادیر از یک سو با نوعی خوشحالی و شادمانی می‌گوید: چرا هنرمندان تئاتر را رها کرده و به سوی سینما می‌روند، و

بچه‌های ما مایکل جوردن را دیده‌اند که گلف‌بازی می‌کند. به یاد می‌آید چندی پیش پسر کی پیش من آمد و گفت: «هی! اسم من جان است! الان به مدرسه می‌روم، اما تصمیم دارم وقتی که بزرگ شدم مثل تو فیلم بسازم». برای من همین بهترین جایزه است. اگر چه، اصلاً منظورم این نیست که من «پدر سینمای سیاه» هستم. من همان راهی را رفته‌ام که دیگران رفته‌اند. موفقیت آنها راه را برای من هموارتر کرده است و موفقیت من راه را برای آیندگان هموارتر خواهد کرد. این الگوها برای جوانان خیلی مهم است. اگر آنها نبینند که شخصی هم‌رنگ آنان مشغول فیلمسازی است، حتی تصور این را هم نمی‌توانند بکنند که روزی آنها هم قادر به ساختن فیلم خواهند بود.

● آیا گمان می‌کنید که دیدن فیلم مالکوم ایکس برای تماشاگران سفیدپوست هم جالب خواهد بود؟

□ بله، من همیشه تعداد زیادی دوست سفیدپوست داشته‌ام. این فیلم، این عقیده قدیمی، که می‌گوید سفیدپوستان به تماشای فیلمهای سیاهپوستان (بجز موزیکال‌ها و کمدی‌ها) نمی‌روند را بی‌پایه می‌کند. زمانی که این عقیده از میان رفت، آنگاه تهیه‌کنندگان از صرف هزینه نخواهند ترسید و نخواهند گفت که تماشاگران فیلم شما محدودند.

شرطی که نام مرا اشتباه نویسی؛ اما در مورد من این گونه نخواهد بود؛ آنها اصلا چیزی نخواهند نوشت. بنابر این چه اسم را درست بنویسند و چه غلط، اصلا در مطبوعات نخواهد بود.

● در مورد مالکوم ایکس هم بعضی از مطبوعات چنین کردند.

□ طرح دوباره مالکوم ایکس در همین زمینه صورت گرفت. زمانی که

اوسی دیویس در مراسم خاکسپاری مالکوم ایکس گفت: «او تمام مردانگی ما بود»، حرف درستی زد. جوانان سیاهپوست امروز ما نیاز به پسر شدن دارند. اما شرم‌آور است که بگویم در میان آدمهای امروزی، مردی نداریم که الگوی آنها باشد. پس به ناچار باید مرده‌ها را از زیر خاک بیرون بکشیم.

● آیا خود شما نمی‌توانید الگو باشید؟ دست کم برای جوانان سیاهپوستی که کار فیلم می‌کنند؟ □ نه، چون اگر چنین باشد، من باید هیچ نقطه ضعفی در زندگی خود نداشته باشم. اما من هنرمندم و نمی‌توانم چنین نقشی را ایفا کنم.

● ولی هم اکنون با دیدن فیلم مالکوم ایکس و بحث در باره آن خواه ناخواه شما برای جوانان سیاهپوست الگو شده‌اید.

□ نمی‌گویم که ناممکن است. بگذارید نمونه‌ای بیاورم. بی‌گمان در بیست سال آینده، ما چهره‌هایی در ورزش گلف خواهیم داشت؛ چرا که



دنزل واشنگتن در نقش مالکوم ایکس

● بودجه شما برای ساخت این فیلم سی و چهار میلیون دلار بوده است، اما به ظاهر شما تنها بیست و هشت میلیون دلار دریافت داشته‌اید؛ با این هزینه چگونه فیلم را به پایان رساندید؟

□ ما از دیگران کمک مالی دریافت کردیم. خود من از نصف حقوقم صرف‌نظر کردم. مایکل جوردن، بیل کازبی، ارفاوینفرس و دیگران به ما کمک مالی دادند. مهمترین نکته این است که وقتی شما فیلم را می‌بینید، تصورتان این است که با یک پروژه شصت میلیون دلاری روبه‌رو هستید. در دیداری که با تهیه‌کننده داشتیم، گفتم که فیلم هم‌سای ما، مانند

1- تیتراژ اصلی مقاله این است: There's no

- comparision
2- John Peter
3- Gilbert Adair
4- Turner
5- Puns

PUN یعنی بازی با کلمات. ما در اینجا آن را کتابه معنی کرده‌ایم، چرا که در واقع عملکرد این نوع کلمات نوعی کنایه و اشاره به پاره‌ای از ذهنیت خواننده یا تماشاگر از مفهومی خاص است.

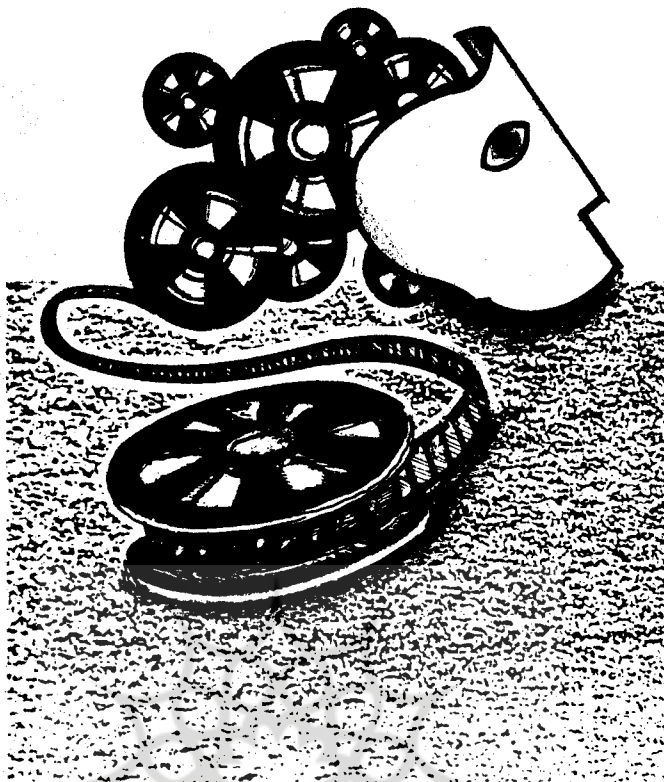
- 6- Genuinely Funny
7- David Hare

هیر هم کار فیلم می‌کند و هم به کار نمایش مشغول است. از آنجا که ادیور به فیلمهای او علاقه‌ای ندارد، از این رو بدون دیدن آثار نمایش او، قضاوت می‌کند که حتماً آثار نمایش او هم خوب نیست!

- 8- The vile theatrocracy
9- Theatrophobe
10- Suprious Prestige
11- Cinema was 'born and raised on the wrong side of the tracks'

کلماتی که داخل گیومه آمده‌اند در مجموع تشکیل یک اصطلاح را می‌دهند که در ظاهر معنای مثبتی ندارد. اما ادیور در مقاله خود خواسته است این گونه وانمود کند که تئاتر یک هنر اشرافی و سینما یک هنر عام و مردمی است.

- 12- London Commercial theatre
13- Royal Sheksppear Company (RSC)
14-Barbican
15- Hamlet and the Gift of the Gorgon
16- National theatre



سالها و طی سالهای ۹۲-۹۳، ۸۰ درصد آنها اشغال بوده است.

به تازگی در تئاتر «باربیکن» (۱۴) لندن صندلیهای نمایش «هملت» و هدیه زن بدسینما» (۱۵) پیشاپیش فروش رفته بود. «تئاتر ملی» (۱۶) در سال گذشته هجده تولید داشت که یازده نمایش آن بیش از ۹۱ درصد از کل ظرفیت فروش را داشت. اکنون وقت آن است بپرسیم در کدام یک از این ارقام بی‌علاقگی رو به افزایش مشاهده می‌شود.

به هر حال، این گونه بحث کردن در مورد یک هنر علیه شکل دیگری از هنر تا اندازه‌ای صوری و متظاهرانه جلوه می‌کند، چرا که بیشتر شبیه بحثهای روشنفکرانه و بدون نتیجه و بی‌سروته یک قرن پیش است که مثلاً «سنت‌گرایان» برتر بودند یا «مدرنیست‌ها»، یا مجسمه‌سازی برتر است یا نقاشی.

این نوع نگرش، هنرها را از یک خانه بزرگ که هر یک برای خود جایگاهی دارند، به مجموعه‌ای تبدیل می‌کند که هر تالار آن مملو است از پژواک آواهای غمگانه و بیمارگونه هر گروه.

نتیجه آنکه: مهیج‌ترین نگرش درباره هنرها، نگرش تأثیر آنها بر یکدیگر و جهان است، وگرنه چه ابهامی را روشن می‌کند و چه ارزشی دارد که بحث کنیم کدام یک از هنرها از دیگری برتر است.

موردبند او نخواهد بود. **● تردیدهایی در مورد قتل مالکوم ایکس وجود دارد، اما شما آنها را نادیده گرفته و افراد مشخصی را مسؤول آن دانسته‌اید.**

□ برای من شکی وجود ندارد که گروه علیجاه محمد مسؤول ترور مالکوم ایکس بوده است. هر پنج نفر به همان گروه تعلق داشته‌اند. نکته‌ام که علیجاه محمد به طور مستقیم حکم قتل را صادر کرده است، اما کسی از همانجا اقدام کرده است. همچنین «اف‌بی‌آی» و «سیا» نیز مداخله داشته‌اند. آنها می‌دانسته‌اند چه چیزی در حال وقوع است، اما مانع نشده‌اند.

● مطمئن هستید؟
□ این را همه می‌دانند، حتی پرونده‌های «اف‌بی‌آی» در تأیید همین مطلب، منتشر شده است.

● چرا شما در نشریات متعلق به سیاهپوستان نیز منتقدان فراوانی دارید؟

□ البته اگر بخواهیم همه منتقدان سیاهپوست طرفدار من باشند، امری ناممکن است. سیاهپوستان نیز از جمله مردم نامتحد دنیا هستند.

● آیا فرصت کرده‌اید که در مورد فیلم بعدی خود فکر کنید؟

□ نه! می‌خواهم استراحت کنم. دوباره بنزین خواهم زد و به راه خواهم افتاد. نمی‌دانم کار بعدی‌ام چه خواهد بود، اما بدون شک فیلمی «بزرگ» نیست.

این نکته در فیلم که مالکوم ایکس به آنها تعلق ندارد، کم بشود؟
□ یکی از نظرات مالکوم ایکس این بود که سفیدها قادر به انجام هیچ کمکی برای بهبود وضعیت سیاهان آمریکا نمی‌باشند و ما این را در فیلم آورده‌ایم. اما مالکوم ایکس بعدها نظرش را عوض می‌کند. ما هم در همین مورد صحنه‌ای نوشتیم و آن را فیلمبرداری هم کردیم. اما در آخر مجبور شدیم حذف کنیم. گمان می‌کنم مالکوم ایکس به تمام کسانی که قادر به دریافت پیام او هستند، تعلق دارد.

● در مورد واکنش مسلمانانی که پیرو علیجاه محمد بوده‌اند و هنوز هم او را رهبر خود می‌دانند چه می‌گویید؟ آیا رهبر کنونی آنان لونیس فراخان با آنچه شما از علیجاه محمد مطرح می‌کنید، موافق است؟

□ من به شیکاگو رفتم تا در مورد فیلم با لونیس فراخان صحبت کنم. او گفت با دقت مراحل کار را پی خواهد گرفت، اما تا پیش از دیدن فیلم چیزی نخواهد گفت. او از ما خواست که چهره علیجاه محمد را خراب نکنیم. او همچنین گفت که اگر چنین کنیم بی‌شک ناراحتی می‌شود...

● ... و ناراحتی‌اش را چگونه بروز خواهد داد؟

□ نمی‌دانم! هنوز فیلم را ندیده است (تا هنگام گفتگو)، اما در فیلم مطالبی عنوان می‌شود که بدون شک

قوت خود باقی است. ممکن است برای افراد خاصی کاری خاص صورت گرفته باشد، اما برای عموم سیاهپوستان کاری انجام نشده است. هنوز هم بیشتر محرومان و پابرنه‌ها، سیاهپوستان هستند و به نظر می‌رسد که در دوره ریگان و بوش کشور به عقب برگشته است.

● این فیلم چه کاری برای عموم سیاهپوستان انجام می‌دهد؟

□ کاری که هنر قادر به انجام آن است. می‌خواهیم مردم به تماشای فیلم بروند و آگاهانه برگردند.

● پیش از این در مطبوعات از شما به عنوان «اخلالگر» یاد شده است؛ مقاله‌نویس مجله «نیویورک» شما را بخاطر ساختن فیلم «کار درست را انجام بده»، «تحریک‌گر» نامیده است؛ آیا به نظر شما این انتقادات نژاد پرستانه است؟

□ به طور عمده بله، چگونه می‌شود تماشاگران سیاهپوست با دیدن فیلمی تحریک بشوند. اما این اتفاق در مورد تماشاگران سفیدپوست نیفتد؟ برای نمونه در فیلم «ترمیناتور» آرنولد شوارتزینگر چند پلیس را می‌کشد؟ آیا ما تاکنون اعتراضی در این مورد از اداره پلیس

شنیده‌ایم؟ اما در مورد ما سیل اعتراضات سرازیر می‌شود.

● آیا گمان نمی‌کنید تعداد تماشاگران سفیدپوست شما با ذکر

فیلمهای دیوید لین دست کم سی میلیون دلار بودجه می‌خواهد و زمان آن سه ساعت خواهد بود. شما باید بدانید که سی و چهار میلیون دلار برای ساختن یک فیلم حماسی رقم زیادی نیست، اما هرگاه به سراغ تهیه‌کننده رفتیم، گفتند: «تو آخرین فیلمت را با پنج هزار دلار ساخته‌ای! حالا چرا بیشتر می‌خواهی؟»

● پیش از آغاز فیلم، پیشنهاد شده بود که آن را نورمن جیوسون بسازد، اما شما گفتید حتماً باید یک کارگردان سیاهپوست - احتمالاً خودتان - آن را بسازد؛ چرا؟

□ مسأله، مسأله‌ای شخصی نبود، نورمن جیوسون کارگردان خوبی است؛ من هرگز نگفتم که کارگردان فیلم مربوط به سیاهان حتماً باید سیاهپوست باشد و کارگردان فیلم مربوط به سفیدپوستان حتماً سفیدپوست، اما از سوی دیگر گمان نمی‌کنم کسی مانند فرانسس کاپولا، ایتالیایی - آمریکایی نباشد و بتواند فیلم «بدر خوانده» را بسازد.

● گویا این فیلم همزمان با طرح مسایل تبعیض نژادی در آمریکا مطرح شده، آیا این طور است؟

□ بله، فیلم با همان ویدئویی که نشان می‌دهد چگونه پلیس آمریکا سیاهپوستی را کتک می‌زند، آغاز می‌شود و سپس سوختن پرچم و باقی ماندن حرف ایکس. منظور این است که مسایل تبعیض نژادی همچنان به